**حاج میرزا آقاسی - 11 -**

**سعادت نوری، حسین**

مورخین بهائی مینویسند:«وفات فجائی منوچهر خان معتمد الدوله در چنین موقع به اثر اقدامات سریه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند»1و به تلویح مرگ او را نتیجهء اقدامات‏ حاجی میرزا آقاسی و هواخواهان او وانمود میکنند اما این موضوع ادعای صرف و مسلما عاری‏ از حقیقت است.فرقهء بابیه اشهر معاندین پیشوای مذهبی خود را حاج میرزا آقاسی می‏دانند و مدعی هستند که هرگاه حاجی صدر اعظم شاه را از ملاقات باب مانع نشده بود بطور قطع‏ محمد شاه به آئین جدید میگروید و این پیش آمد و به برکناری او منتهی میگردید.2«ولی حاجی‏ حایل شد و توقیعات باب را به شاه نرسانید و امر را دگرگون جلوه داد».3مطالب مرموز واقعیت‏ ندارد و حاجی میرزا آقاسی همینکه می‏بیند سید باب جسارت و گستاخی را به آنجا رسانیده است‏ که بوسیلهء ملا حسین بشرویه‏4کتاب و یا باصطلاح بابیها و بهائیها«لوح»بنام شاه و صدر اعظم‏ صادر میکند که«اگر حمل بیعت مرا بر گردن بگیرید و متابعت مرا واجب شمارید سلطنت شما را بزرگتر خواهم کرد و دول خارجه را تحت فرمان شما خواهم گذاشت»5و با این ترهات و اباطیل ممکن است فتنه بالا بگیرد و جمعی ساده لوح اراجیف باب را باور کنند لذا او را به‏ آذربایجان میفرستد.

پس از فوت منوچهر خان معتمد الدوله یکی از اقوام او بنام گرگین خان سید باب را که‏ در خفا می‏زیست به دستور حاجی میرزا آقاسی تحت الحفظ از اصفهان به ماکو فرستاد.سید انتظار (1)-ظهور الحق ص 93

(2)-تاریخ قبیل زرندی تلخیص اشراق خاوری ص 189

(3)-ظهور الحق ص 189

(4)-ملا حسین پس ملا عبد اللّه صباغ از اهالی بشرویه است که‏ در سال 1229 متولد گردیده و ابتدا در بشرویه و سپس در مدرسهء میرزا جعفر مشهد بتحصیل صرف‏ و نحو وفقه و اصول پرداخته است.وی پس از آشنائی با مبادی عقاید شیخ احمد احسانی به کربلا رفته‏ و به حوزهء درس سید کاظم رشتی راه یافته است.ملا حسین اولین کسی است که به سید علیمحمد باب ایمان‏ آورد و بهمین جهت باب او را«اول من آمن»نامید و جزو«حروف حی»قرار داد.ملا حسین یکی‏ از شاخص‏ترین افراد ماجراجوی این فرقهء جدید بشمار میرود که مدتها مانند دوره گردها در بلاد مختلف ایران رفت‏وآمد مینمود و منظور او اغفال و تحریک مردم ساده‏لوح بود.این مرد آشوب طلب هنگام زدوخورد حمزه میرزا حشمت الدوله با محمد حسن خان سالار بمشهود مقدس‏ رفت تا بنام تبلیغ آئین باب مردم خراسان را علیه دولت تشجیع و تحریص نماید.

ملا حسین از خراسان به مازندران رهسپار شد و در ذی‏قعده 1264 هـ.ق.فتنهء قلعهء طبرسی‏ را برپا کرد و سرانجام هدف گلوله قرار گرفت و روز نهم ربیع الاول سال 1265 وفات یافت.

(5)-فتنهء باب ص 18 و ناسخ التواریخ جلد سوم ص 57

داشت که از اصفهان به تهران برود و مورد تجلیل و احترام قرار بگیرد ولی پس از ورود بحوالی‏ قصبهء کلین(بضم کاف و فتح لام)محمد شاه به اشارهء حاجی نامه‏ای به او نوشت که خلاصهء آن‏ این است:

«چون موکب همایونی در جناح حرکت از تهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن‏ نخواهد بود شما به ماکو چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره‏ مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال توقیر و احترام نمایند و چون از سفر برگردیم شما را بحضور خواهیم خواست.»1

یکی از مورخین بهائی راجع باین موضوع شرحی مینویسد که خلاصهء آن با مختصر تصرف‏ عبارتی بنظر خوانندگان میرسد:

«بعد از ظهر روز دهم ربیع‏الثانی سال 1263 هجری که هشت روز از نوروز سلطانی‏ گذشته بود سید علیمحمد باب با محمد بیک و سایر مأموران به قلعهء کنار گرد شش فرسخی تهران‏ رسید.امریهء کتبی حاجی میرزا آقاسی دایر باینکه مستحفظین باب را مقریهء کلین‏2ببرند و تا دستور ثانوی در آنجا توقف نمایند در همین محل به محمد بیک ابلاغ گردید.بفرمان حاج صدراعظم در کلین برای باب خیمهء مخصوصی برپا کرده‏اند و این خیمه از سراپرده‏های اختصاصی حاجی بود که هروقت به آنجا میرفت مورد استفاده قرار میداد.»3

از کلین سید باب را بامر حاجی به آذربایجان بردند و مدتی او را در ماکو زندانی نمودند و چندی بعد به تقاضای وزیر مختار روسیه که صلاح نمیدانست در سر حدات کشور متبوع او نغمات‏ ناموزونی بگوش برسد وی را به قلعهء چهریق حوالی اورمیه فرستادند.4برخی فرستادن باب را به ماکو و سپس به چهریق از خبطها و اشتباهات حاجی میرزا آقاسی میدانند و معتقدند که‏ هرگاه سید علیمحمد باب را به طهران می‏آوردند اهالی پایتخت زودتر به ماهیت قضیه واقف‏ میگردیدند.چندی بعد ک فتنه‏جوئی پیروان باب توسعه یافت میرزا تقی خان امیر کبیر مصمم‏ شد که با کشتن او باین غایله خاتمه دهد.در اجرای این تصمیم موضوع را با شاه در میان نهاد و ناصر الدین شاه با پیشنهاد او موافقت نمود و گفت از ابتدا این خطا از حاجی میرزا آقاسی بود که حکم کرد باب را به آذربایجان گسیل و در آنجا زندانی کنند و همین امر سبب شد که عده‏ای جاه‏ طلب ظهور باب را دستاویز قرار دهند و عوام الناس را اغفال و گمراه سازند.هرگاه سید باب‏ بطهران آمده بود بلاشبهه پریشانی دماغ و آشفتگی مغز او مشهود خاص و عام میگردید و آتش‏ فتنه بدینسان زبانه نمیکشید.5

(1)-فتنهء باب ص 9

(2)-کلین مولد محمد بن یعقوب متوفی سال 329 هـ.ق. صاحب کتاب کافی است که مدفن وی و پدرش نیز در همین قریه است.دو نفر دیگر از علمای‏ بزرگ فقه شیعه نیز محمد نام دارند که یکی ابن بابوبه شیخ ابو جعفر قمی ملقب به شیخ صدوق‏ محمد بن علی بن موسی متوفی بسال 381 مدفون در شهر ری و دیگری طوسی،محمد بن حسن متوفی‏ بسال 460 میباشد.ابن بابویه مؤلف کتاب من لایحضرء الفقیه و سومی مؤلف استبصار و تهذیب- الاحکام است.

(3)-تاریخ قبیل زرندی صفحات 207 و 208

(4)-امیر کبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت ص 200

(5)-ناسخ التواریخ جلد سوم ص 99

حاجی میرزا آقاسی در همان اوان میرزا لطفعلی‏ کهنه شهری پیشخدمت محمد شاه را که از پیروان فرقهء بابیه بود و میگفتند نامه‏های سران این جماعت را محرمانه بنظر شاه میرساند از دربار اخراج کرد.1 هنگامیکه ناصر الدین میرزا ولیعهد به وزارت میرزا فضل اللّه نصیر الملک علی آبادی مازندرانی‏2در آذربایجان‏ بود سید را از قلعهء چهریق برای مباحثه با علمای‏ همی اسلام و محاکمه و مؤاخذه به تبریز بردند.سید پس از مراجعت به چهریق پیامی برای حاجی میرزا آقاسی فرستاد که پیروان باب آنرا«لوح قهریه» مینامند و با این عبارت شروع میشود:«اعلم یا ایها الکافر باللّه و المعرض عن آیاته...»3سید باب ضمن‏ این پیام به حاجی خیلی بد و ناسزا میگوید و او را نفرین میکند و با این وصف حاجی بد سیرهء همیشگی‏ دو دست اوز مالمت برنمیدارد و با او مماشات مینماید. سید باب بعدها باز الواح دیگری به نام محمد شاه و حاجی‏ میرزا آقاسی صادر میکند و پیام او به نام محمد شاه با این عبارات:«بسم اللّه المتکبر الشدید سبحان الذی یعلم ما فی السموات و ما فی الارض...»و لوح حاجی میرزا آقاسی با این جملات؛ بسم اللّه القهار الشدید اشهد اللّه و من هو عنده بانه لا اله هو العزیز الحکیم...»شروع میشود.4

پیروان فرقهء بابیه و بهائیه نسبت به حاجی میرزا آقاسی زیاده از حد مخاصمت و معادات‏ میورزند و مورخین این طایفه از حاجی به زشتی یاد میکنند و عملیات او را مورد نکوهش قرار میدهند.میرزا اسد اللّه فاضل مازندرانی مینویسد:

(1)-ظهور الحق ص 66

(2)-میرزا فضل اللّه نصیر الملک پسر میرزا نصر اللّه علی‏ آبادی مازندرانی است.در زمان آقا محمد خان که فتحعلیشاه با لقب جهانبانی حاکم فارس بود میرزا نصر اللّه وزارت او را داشت و بعد که فتحعلیشاه بسلطنت رسید حسینقلی خان برادر کهترش حاکم‏ فارس شد و میرزا نصر اللّه نصر اللّه را در 1213 هـ.ق.از دو دیده نابینا ساخت که سرانجام خود او نیز بعینه‏ کیفر دید(روضة الصفای ناصری جلد دهم ص 118 و فارسنامهء ناصری جلد ص 245).میرزا فضل اللّه در 1256 که فرهاد میرزا بعنوان نایب الایاله و به نیابت از طرف ناصر الدین میرزا ولیعهد دفعهء اول به حکمرانی فارس منصوب گردید باسمت وزارت باتفاق او شیراز رفت(روضة الصفای‏ ناصری جلد دهم صفحهء 256)و در اواسط 1258 بطهران احضار شد(ناسخ التواریخ جلد دوم صفحهء 145)و در سنة 1264 که ناصر الدین میرزا میرزا ولیعهد به تبریز عزیمت نمود بوزارت او منصوب و به‏ نصیر الملک ملقب گردید(همان کتاب ص 203)و پس از فوت محمد شاه باتفاق ناصر الدین شاه‏ بطهران مراجعت کرد.میرزا فضل اللّه نصیر الملک در 1275 بوزارت وظایف برگزیده شد(منتظم‏ ناصری جلد سوم ص 259).پس از فوت میرزا فضل اللّه،لقب نصیر الملک بعدها بسال 1282 به حسنعلی- خان دریا بیکی پسر حاح میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی داده شد(فارسنامهء ناصری جلد اول‏ صفحهء 223).

(3)-تاریخ نبیل زرندی ص 314

(4)-ظهور الحق صفحات 82 و 85

«چند نفر از پیروان باب میرزا محمد حسین حکمی کرمانی معروف به حکیم الهی را که یکی از مدرسین مدرسهء دار الشفای تهران بود تبلیغ میکردند.ولی حکیم که به کمالات و معلومات خویش غره بود بسخنان آنان وقعی نمینهاد تا شبی دیوان حافظ را برداشت و گفت‏ مردم خواجهء شیراز را لسان الغیب میدانند و به اشعارش تفأل میکنند.سپس راجع به ظهور باب‏ نیت کرد و برسم تفأل دیوان را بگشود و اولین بیت صفحهء راست این بود:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد کیش‏ بگو بسوز که مهدی دین پناه آمد

و چون این واقعه در زمانی اتفاق افتاد که حاجی میرزا آقاسی،نقطهء اولی(یعنی سید باب) را به آذربایجان تبعید کرده بود و معاندت و خصومت او با ظهور جدید معروف خاص و عام و ادعای‏ او در تصوف و ارشاد در همه‏جا شهرت فراوان داشت میرزا حسین غرق دریای بهت و حیرت‏ گشت و ساکت بنشست و این یک بیت که حاکی از عقیده و عاقبت و حتی قیافه حاجی میرزا آقاسی‏ بود و در او اثری شگفت بخشید و بعد مؤمن و موفن شد.»1این حکایت سراپا ساختگی بنظر میرسد و با آخوند کرمانی چند تن از عوام فرقهء بابیه را دست انداخته و یا اینکه مورخ بهائی‏ داستان مورد گفتگو را جعل کرده است تا ذهن جمعی ساده‏لوح و مستضعف و جاهل را مشوب نماید.

\*\*\*

در سوم آبان 1318 که مرحوم رضا قلیخان امیر خسروی در کابینهء آقای دکتر احمد متین‏ دفتری به وزارت دارائی منصوب گردید یکی از کهنه مالیه‏چپها بهمین حیله یعنی با جعل یک‏ داستان غیر واقعی خود را مورد توجه وزیر جدید قرار داد.امیر خسروی پس از انحلال شرکتهای‏ دولتی و تشکیل ادرات عریض و طویل وزارت دارائی آقایان اللهیار صالح و عباسقلی گلشائیان را به‏ ترتیب به معاونت مالی و اقتصادی این وزارتخانه انتخاب کرد.مرحوم عبد الحسین هژیر و شادروان‏ محمود نریمان و مرحوم آقا خان اشرفی و آقایان دکتر علی امینی و غلامحسین فروهر و محمد علی‏ وارسته و علی اصغر فرمانفرمائی هم هر یک با سمت مدیر کل،چند ادارهء وزارتخانه را زیر نظر گرفتند.پس از مدت کوتاهی آقای فرمانفرمائی به اصرار کناره‏گیری نمود و مرحوم ابو الحسن‏ صادقی بجای او انتخاب شد.این آقایان به استثنای آن یک نفر که شخصا استعفا داد همگی بعدها چندین بار به وزارت رسیدند و حتی دو نفر یعنی مرحوم هژیر و دکتر علی امینی به نخست‏وزیری‏ نیز منصوب گردیدند.در همان اوایل وزارت امیر خسروی یکی از اعضای قدیمی وزارت دارائی‏ با او ملاقات مینماید و پس از حصول اطمینان که جناب وزیر سر کیف است و با اردنگ و تغیر و فحش و ناسزا مواجه نمیشود اظهار میکند به نیت این حسن انتصاب،فالی از حافظ گرفته که ابیات‏ مناسب آنرا جز به معجزهء لسان الغیب به چیز دیگری تعبیر نمیتوان کرد و بلافاصله این دو بیت‏ را قرائت میکند:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن‏ مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو و سمن‏ خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی‏ تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

و بعد میگوید جناب آقای وزیر،که هستند و علاوه بر این نام خانوادگی حضرت اشرف‏ هم بالصراحه به زبان خواجهء شیراز جاری گردیده است.فال آخوند کرمانی هم راجع به حاجی‏ میرزا آقاسی که مورخ بهائی ذکر نموده است در ردیف همین قصهء مجعول و سایر داستانهائی از (15)-ایضا ص 219

این قبیل میباشد.

\*\*\*

مورخ سابق الذکر مینویسند:«یکی از سادات ملتان هندوستان در هفت سالگی در اثر ابتلا به بیماری آبله از دو چشم نابینا گشته بود ولی صفای باطن و استعداد ذاتی و جبلی داشت.این‏ سید اعمی که ملقب به بصیر بود پس از ظهور باب به ایران آمد و بعد از گفتگو با سران بابیه‏ مهتدی گشت و چندی که گذشت با ایلدرم میرزا حاکم لرستان ملاقات کرد.1شاهزاده پرسید چه‏ اخبار تازه‏ای داری؟گفت،چه خبر از این تازه‏تر که قائم ظاهر شد.شاهزاده ذکر لزوم علائم ظهور خصوصا دجال را به میان آورد.سید گفت دجالی اعظم از حاجی میرزا آقاسی کسی نیست که من‏ جمیع الجهات متصف به همان صفات بود.شاهزاده گفت پس خرش کجاست؟سید در پاسخ گفت‏ خرش برادرت محمد شاه بود.»2این کلمات زشت و مستهجن را کسانی نوشته‏اند که«همه را بار یک دار و برگ یک شاخسار»میدانند و به دروغ مدعی هستند که«لسان برای ذکر خیر است و آنرا به الفاظ زشت نیاید بیالایند.»گناه حاج میرزا آقاسی این بود که در مقابل مدعیان کاذب و آشوب‏ طلبانی که به ساز اجانب و بیگانگان رقاصی و پایکوبی مینمودند مسالمت بخرج داد و نطفهء این‏ فتنهء نو ظهور را در مشیمه خفه نکرد.داستان زیر که عینا از صدر التواریخ نقل و اقتباس میشود سلامت نفس و صفای باطن حاج صدر اعظم را بخوبی ثابت و مدلل میکند:

«یک روز حاجی وارد ارک دیوانخانه شد و دم حوش نشست دست بشوید.یکی از دهباشیان‏ فراشان دیوانی که چندبار راجع به مطلبی نظم کرده و به عرضش رسیدگی نشده بود او را از سر به درون آب افکند.بعد او را از آب بیرون آوردند و خواستند متخلف را اذیت کنند ولی حاجی‏ گفت کاری نداشته باشید،عاصی شده است و ضمنا دستور داد به کار او رسیدگی کنند.حاجی میرزا آقاسی اغلب اوقات از اشخاص واجب القتل شفاعت مینمود و آنانرا از کشتن نجات میداد.او ابدا مایل نبود خون مردم ریخته شود و مثل سایر صدور در برچیدن خانمانها و اتمام دودمان کسی اقدام‏ نمیکرد و خیلی سلیم النفس بود.»

مورخین بهائی مینویسند:«روزی حاجی میرزا آقاسی ضمن سیر و سیاحت گذارش به قریهء فوج حصار افتاد.این قریه متعلق به بهاء اللّه(یعنی میرزا حسین علی نوری)بود و آب فراوان و هوای دلکش و مطبوعی داشت.صدر اعظم فریفتهء این قریه شد و درصدد خریداری آن برآمد و چون‏ مالک از فروش آن استنکاف کرد.بفکر حیله و نیرنگ افتاد تا قریه را به زور متصرف شود.بهاء اللّه‏ که چنین دید ناچار فوج حصار را به خواهر محمد شاه فروخت تا از تعرض حاجی میرزا آقاسی‏ در امان بماند.»3

این موضوع مسلما عاری از حقیقت است زیرا نه فقط هیچیک از مورخین دورهء قاجاریه‏ (1)-ایلدرم میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه است و برای اطلاع از اقدامات او در لرستان رجوع کنید به صفحات 513 تا 519 روضة الصفای ناصری جلد دهم

(2)-ظهور الحق صفحات 453 و 454.شوقی افندی نیز از حاج میرزا آقاسی بنام‏ «رجال دورهء بیان»یاد میکند.نگاه کنید به«قرن بدیع،قسمت دوم ص 195 ترجمهء نصر اللّه مودت. اصل این کتاب را شوقی به زبان انگلیسی و بنام God Passes By نوشته است.

(3)-تاریخ نبیل زرندی ص 106و اقلیم نور نوشتهء محمد علی مالک خسروی صفحهء 181 و کتاب قرن بدیع قسمت دوم صفحهء 32

نظیر چنین مطلبی را متذکر نشده بلکه برعکس همگی متفقا درستی و همچنین بی‏نظری حاجی‏ میرزا آقاسی را نسبت به دارائی و اموال دیگران ستوده‏اند.حاجی به عمران و آبادی و حفر قنات‏ علاقه و عشق فراوانی داشته و در این زمینه کوشش و جهد فراوان بعمل می‏آورده تا عده‏ای عمله و کارگر هم ضمنا از این راه استفاده وارتزاق نمایند.یکی از نویسندگان معاصر میگوید:روزی‏ حاجی تنها و بدون کوکبه به سر قناتی که داده بود بکنند میرود و از عمله چرخ‏کش میپرسد، این قنات به آب رسیده است؟عمله در جواب اظهار میکند،آب کجا بود؟این حاجی میرزا آقاسی‏ بیخود ما را معطل کرده است،ما داریم برای کبوترهای خدا لانه میسازیم.حاجی میگوید،بندهء خدا،برای من آب ندارد،برای تو هم نان ندارد؟»1

حاحی در زمان صدارت و در بحبوحهء قدرت و تسلط خود کلیهء دارائی و املاکش را که بالغ بر 1438 پارچه آبادی بود به مصالحهء شرعیه به محمد شاه واگذار کرد.2رضا قلیخان هدایت‏ مینویسد:«چون جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی مطاع دولت سلطانی در امور زراعت و فلاحت‏ که از لوازم وزارتست ساعی و جاهد بود...املاک و قراء و بلوک خود را که عدد آنها به هزار و چهارصدوسی‏هشت میرسید و معادل مبلغ هزار هزار تومان قیمت بهای آنها را مقوم در حساب‏ آوردی در این وقت در کمال رضا و صحت مزاج و نهایت اختیار و عدم اضطرار قبالجات همه راجح‏ کرده به طریقهء شرع مبارکه به حضرت شاهنشاه جمجاه محمد شاه هبهء شرعی نمود و مجموع‏ قبالجات را به کار گذاران دربار شهریار سپرد.»3

یکی از نامه‏هائی که حاجی به محمد شاه نوشته و ذیلا به نقل آن مبادرت میشود حاکی از این است که او در ایروان هم،ظاهرا از ارثیهء آباء و اجدادی،املاکی داشته است که پس از مهاجرت پدرش،روسها مصادره میکنند.حاجی صدر اعظم در این نامه مینویسد:در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده علاوه املاک ایروان را ضبط کرده.»4عبد اللّه مستوفی‏ میگوید:«اینکه شایع است حاجی میرزا آقاسی بعد از محمد شاه ناچار شده املاک خود را به‏ دولت واگذر کند خلاف حقیقت است زیرا من قباله‏ایکه در آن تمام املاک تا آن تاریخ خود را به محمد شاه واگذشته و تصریح کرده است که من آنچه خریده‏ام از پول دولت و برای دولت بوده‏ است دیده‏ام منتها چون بعد از این واگذاری باز هم املاکی دست‏وپا کرده بود است وقتیکه‏ ناصر الدین شاه به سلطنت رسیده آنچه در سابق واگذاشته و آنچه بعدا خریداری کرده حتی خانهء نشیمن خود را در یک مجلس به دولت واگذار نموده و با یک عبابه بغداد رفته است.اکثر خالصجات‏ تهران که در دوره‏های بعد وسیلهء تأمین نان این شهر بود از خالصجات حاجی میرزا آقاسی است.»5

حاجی اهل حساب و کتاب بوده و حتی املاک همسرش را نیز بموجب سند رسمی اجاره میکرده‏ است،رونوشت یکی از این اسناد ذیلا و کلیشهء اصل آن عینا در صفحهء مقابل به نظر خوانندگان‏ میرسد.6

(1)-«شرح زندگانی من»نوشتهء عبد اللّه مستوفی جلد اول چاپ دوم صفح 49

(2)-ناسخ التواریخ دورهء قاجاریه جلد دوم ص 212

(3)-روضة الصفای ناصری جلد دهم ص 345

(4)-«میرزا تقی خان امیر کبیر»تألیف عباس اقبال آشتیانی ص 349

(5)-شرح زندگانی من،جلد اول ص 48

(6)-اصل این سند متعلق است به دوست دانشمند آقای سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی که بمنظور تکمیل این یادداشتها به طیب خاطر و سخای‏ طبع به اختیار نویسندهء این سطور گذارده‏اند.

«منظور از نگارش این کلمات شرعیه الدلالات واضحة المبادی و النهایات آنستکه در کمال‏ میل و رضا جناب مستطاب معلی القاب قدوس نصاب عظمت و جلالتمآب فخامت و نبالت انتساب اعلم- العلماء الاعلام افضل الفضلاء العظام کشاف رموز السعاده و صاف کنوز المعرفه ظهیر الاسلام و المسلمین‏ معین الدوله و الدین جلیس السلاطین انیس الفقراء و المساکین حامی الفروع و الاصول العامل- النبیل العارف الکامل الجلیل الاعز الاجل الامجد الاعظم مطاع العرب و العجم المؤید من عند اللّه‏ جناب حاج میرزا آقاسی ادام اللّه ایام اجلاله العالی قبول مصالحه شرعیهء لازمهء اسلامیه‏ نمودند از سرکار عظمت و جلالتمدار عفت و عصمت شعار بلقیس مکان خدیجة الزمان فاطمة الدوران‏ نواب مستطاب طهارت و صدارت مآب مستورهء کبری شاهزاده آزاده معظمه محترمه طایفهء بیت اللّه- الحرام حاجیه عزت نسا خانم دامت عفتها و اقبالها همگی و تمامی منافع املاک و مزارع مزبوره در ذیل را با کافه ملحقات و عامه منضمات شرعیهء آن بالتمام از حال تحریر الی مضی مدت دوازده ماه‏ قریه...قریهء مبارک آباد قریة خیر آباد قریهء صالح آباد شش دانگ شش دانگ شش دانگ شش دانگ‏ قریهء محمود آباد قریهء حصار امیر قریهء فخر آباد شش دانگ دو دانگ سه دانگ

عام تام و تمام کامل هلالی متوالی الایام و اللیالی که عبارت از برداشت دوازده محصول شتوی و صیفی‏ بوده باشد به مال المصالحه مبلغ هفتاد و دو هزار تومان تبریزی از قرار ریال محمد شاهی بیست و هشت نخودی...دینار که در هر سال ششهزار تومان از آنرا کار گذاران جناب اجل اعظم مصالح له‏ معظم الیه در وجه سر کار نواب علیه عالیه رسانیده به عذری موقوف ندارند و شرط شد که اخراجات‏ زراعت هرقدر و آنچه در این مدت میشود در عهدهء جناب اجل اعظم بوده و صیغهء شرعیه جاری شدفی‏ 8 شهر ذی حجة الحرام 1263»(سجع مهر:آقاسی 1237).

ناتمام

تصحیح‏ در شماره سوم(خرداد ماه)صفحهء 109 سطر 23:

از نخستین چون پدر با بی‏نیازی کرد خوی‏ پایه را عالی نهاد و مایه را اعلا گرفت

صفحه 144 سطر 17:حبیب اللهی‏ صحیح است